

یادداشت پورتال افغان-جرمن-آنلاین:  
نوشته آتی با تحلیل همه جانبه "تجدد خواهی را در افغانستان" مورد بررسی قرار می دهد. باید یاد آور شد که پاراگراف «... با آنکه در طی همین سالها (۱۹۸۰ - ۱۹۹۲) ... صفحه ۱۴، الی ... گامهای چشمگیری برداشته شد ... صفحه ۱۵» ایجاب تعمق بیشتر و مدارک موثق را می نماید تا ادعای متذکره به کرسی نشسته بتواند.

### با عرض امتنان

\*\*\*\*\*

میر عنایت الله سادات

## تجدد خواهی در افغانستان

زندگی جلوه ناموس تحول باشد

هرکجا نیست تحول عدمش نامند

داکتر میر نجم الدین انصاری

کلمه "مدرنیته"<sup>۱</sup> و یا "تجدد" که همه روزه شنیده میشود، یقیناً برای همه مفهوم نا آشنا و بیگانه نیست. اما برداشتها در قبال آن از هم متفاوت اند. مخصوصاً که در جامعه سنتی ما قریب به ۹۰ فیصد انسانها از نعمت سواد محروم بوده و خودشان بطور مستقلانه قادر به درک حقایق از موانعات و امکانات در مسیر پیشرفت و یا برگشت جامعه نمی باشند. بناء بر همین اجبار، آنها بصورت ناگزیر در تحت تأثیر قضاوت یکی از گروههای اجتماعی مشخص قرار میگیرند. چون ادراک هریک از گروههای اجتماعی ما در رابطه به مفهوم کلمه "تجدد"، متفاوت و حتی متضاد میباشد، لذا بخشهای بزرگ جامعه ما نیز ناخود آگاه در چنین موضعگیری ها کشانیده میشوند.

بالاخر چنین روال، "مفهوم" مدرنیته در جامعه ای ما به امثال بسا جوامع سنتی دیگر، در معرض ابهام قرار گرفته و معمولاً مدافعان و مخالفان آن بخاطر معرفی هدف و مقصد این کلمه، شناخت های جذمی و اغراق آمیز را بکار میگیرند. در نتیجه، این اصطلاح در بسا مواقع به یک مفهوم جنجال برانگیز و مورد منازعه مبدل شده و کار به جایی کشیده است که هزاران هموطن بیگناه ما متحمل خسارات، رنجها و حتی موجب از دست دادن جانهای شیرین شان شده اند.

بنابر حدوث چنین واقعات اسف انگیز، بی مورد نخواهد بود که باز هم روی آن بحث و تعمق به عمل آید تا باشد که به کمک چیز فهمان امانت دار و صادق، راه را بخاطر تحقق روند "مدرنیته" یعنی در جهت خیر و سعادت مردم خود بگشاییم و نگذاریم که خواست و مفهوم اصلی این کلمه بار دیگر در دست سیاست بازان داخلی و خارجی، موجب جدالهای تازه گردیده، به بیراهه ها و کجراهه ها کشانیده شود.

تکامل جوامع بشری هیچگاه نمی توانست به سطح امروزی نایل گردد، اگر نو آوری ها در طرز تولید و در شیوه تفکر و درک انسان از طبیعت و محیط ماحول آن بوجود نمی آمد. به عبارت دیگر "مدرنیته" همیشه و در همه جا ظهور نموده و در آینده نیز چنین خواهد بود. بناً آنطوریکه بسیاری از نظریه پردازان غربی ادعا مینمایند، منبع این پدیده را نمی توان به عصر پارس از رنسانس در اروپا محدود ساخت. اما باید معترف بود که روند "مدرنیته" بعد از بمیان آمدن دست آورد های علمی و تخنیکی در سه قرن گذشته سرعت و جلایش بیشتر بخود گرفته است.

مهمترین ممیزه "مدرنیته" درین عصر، یقیناً طرح و تطبیق تساوی حقوق افراد یک جامعه و تبارز اراده انسانها بوسیله ای حکومتی که خودشان آنرا بوجود میآورند، میباشد. از دست آورد های مهم این دوران، می توان حوادث سرنوشت ساز ذیل را یاد آور شد: الغای بردگی، مبارزه علیه تبعیض نژادی و ختم رسمی اپارتاید، داخل شدن زن در جامعه و بدست آوردن حقوق مساوی آنها بامردان، مکلف ساختن دولت ها و سازمانها به رعایت از حقوق بشر و آزادیهای مندرج در اعلامیه های جهانی. اگر عوامل بازدارنده، مانند پدیده

<sup>1</sup> - Modernity

استعمار، جنگهای جهانی و منطوقی، جنگ سرد و مخاصمت های ناشی از تعصبات مذهبی و نژادی وجود نمیداشت، طبعاً امروز "مدرنیته" جهانشمول می بود و زمینه های جدال پیرامون تحقق آن هم وجود نمیداشت. کلمه ای "مدرنیته" از نظر لغوی در زبان دری به "تازگی"، "نوینی" و "تجدد" ترجمه میشود. اما اکتفاء به معنی لغوی آن نمی تواند، غایه و منظور آنرا در رابطه به راه اندازی یک حرکت تکاملی در جامعه معرفی بدارد. هنوز هم شمار کسانی که تجدید خواهی را مرادف به "غربی سازی" و یا "تقلید کاری" از شیوه ای زندگی غرب میدانند، کم نیستند. در حالیکه تجدید خواهی در فرهنگ اصیل جامعه ای ما ریشه و پایه دارد و نباید آنرا در انحصار تمدن غرب قرار داد. متأسفانه شمار نویسندگان و قلم بدستانی که سبک سرانه وسطی نگرانه، عوامل بازدارنده تاریخی را در نظر نگرفته و علل عدم رشد اقتصادی افغانستان را در فرهنگ و مذاهب آن جستجو مینمایند، محدود نیستند.

کتاب اویستا که بواسطه ای "زردشت" بلخی بوجود آمده است، در حوالی یک هزار سال قبل از میلاد مردم را به زراعت، مالداری و راستی تشویق مینماید... روی هم رفته میتوان گفت که دیانت زردشتی تنها دین معنوی نه، بلکه یک روش اقتصادی هم بود.<sup>۲</sup> جرگه و مشوره از عصر تمدن بخدی درین سرزمین وجود داشت. جرگه ها در نقش محاکم عمل کرده، مسئله ای جنگ و صلح و انتخاب پادشاه از صلاحیت های آن بود. به عبارت دیگر، جرگه نوعی از نمایندگی مردم در حل مسایل مربوط به سر نوشت شان بود.

بخاطر شناخت نقش دیانت بودائی در تجدید و رونق مدنیت این سرزمین، کافی است که نظری به آثار مکشوفه از معابد و استوپا های بودائی متعلق به قرن سوم قبل از میلاد در جنوب و غرب افغانستان انداخته شود. همینطور مجسمه های بودا در بامیان که حسادت دشمنان فرهنگ ستیز افغانستان را بر انگیزت، معرف آشکار سطح بلند دانش انسانهای این سرزمین در عصر تمدن بودائی بود.

در قرن هفتم میلادی سلسله ای انتشار اسلام به سرزمین امروزی افغانستان رسید. دین اسلام نظام اجتماعی کهن را لغو نموده و مساوات در برابر قانون اسلام را واجب الرعایه دانست. در نیم قرن اول ظهور اسلام، اساسات یک نظام مردم سالار ریخته شد و خلفای اسلام به اراده امت منتخب شدند. تعالیم اسلام، انسانها را به اصول دنیوی و معنوی مکلف میسازد. طلب علم، برادری، خدمت به خلق الله، مشوره در تمام امور، تشویق به کار و تجارت، تقوی در قول و عمل، اساساتی مهمی بودند که زمینه های رونق اقتصادی و رشد علوم را بوجود آورده و جوامع اسلامی را قادر به کشفیات و اختراعات در عرصه های ریاضی، کیمیا، طب، شناخت منظومه ای شمسی، حرکت وضعی و انتقالی زمین ساخت. امروز صدها اصطلاح علمی در طبابت و ریاضیات وجود دارند که منشأ استعمال آن از زبان عربی اقتباس شده است. افغانستان اسلامی از قرن هفتم تا پانزدهم میلادی مدنیت چشمگیری داشت. مردم این سرزمین در برابر سلطه جویی های فرهنگی اعراب مهاجم مقاومت نموده و نگذاشتند که به عوض زبانهای مادری شان، لسان عربی ترویج و رسمیت بیابد. در هرات، بلخ و غزنه آثار مهمی علمی و فرهنگی به رشته ای تحریر درآمد و دانشمندی چون ابوریحان بیرونی، بوعلی سینای بلخی و صدها ادیب و شاعر بزرگ در آنجاها زندگی داشتند که دست آورد های علمی و فرهنگی شان، در مجموع تمدن بشری قابل درک بوده و امروز هم میتواند راه ما را بسوی تمدن و تجدد بگشاید.

با تذکر مختصر از اثرگذاری مثبت ادیان مردم ما در ارتقاء و شگوفایی فرهنگ و مدنیت افغانستان، نباید نقش منفی سلاطین خودکامه، زور مندان و مبلغین خود غرض آنها را که در پوشش مذهب عمل مینمایند، دست کم گرفت. آنها نه تنها در راه ارتقاء افغانستان گام نه نهادند، بلکه هر بار با فرهنگ ستیزان و دشمنان بیرونی مردم افغانستان همدست شده، منحصیث مانع در برابر ترقی و "مدرنیته" قرار گرفتند. سخنوران بزرگ ما که مخاطبین خود را به سعی، پویایی و نو آوری ترغیب و تشویق نموده اند، معدود نیستند. از آن میان حضرت ابوالمعانی بیدل به تجدید خواهی خود افتخار نموده و این چنین میگوید:

بیدل تجددیست لباس خیال من      گر صد هزار برآید، کهن نیم

مولانای بزرگ جلال الدین بلخی با این بیت جامع خود روند طبعی تجدید و تکامل را بیان نموده و واضح میسازد که بقای دنیا در نو شدن و تجدید آن است:

هر نفس نو می شود دنیا و ما      بی خبر از نوشدن اندر بقا

<sup>2</sup> - غبار، میر غلام محمد (۱۹۶۷) "افغانستان در مسیر تاریخ" کابل، مطبعه ای دولتی، جلد اول ص ۳۷

هم در زمانی که خراسان از جانب قدرتهای بیرونی (صفوی، مغلی و شیبانی) اشغال و به حالت تجزیه قرار داشت (۱۵۰۵ - ۱۷۴۷) و هم بالاخر پادشاه گردشی ها و جنگهای قبایلی در قرن ۱۹ شمار زیادی از دانشمندان و فرهنگیان بخاطر نبود امنیت و فقدان زمینه برای فعالیت های علمی و فرهنگی شان به شهر های امن و دیار بیگانه اقامت گزیدند. به این ترتیب علوم قدیم در مسیر انحطاط قرار گرفت و زمینه ای جذب علوم جدید هم ممکن نبود.

اینکه در رابطه به سیمای معاصر "مدرنیته" در جامعه ای ما چه حوادث مهم اتفاق افتاده است؟ باید بیش از یک قرن به عقب نگریم تا کنش ها و واکنش ها را در برابر آن به مطالعه بگیریم. درست در عهد امیر شیرعلی خان (۱۸۶۱ - ۱۸۷۸) بود که گامهای آغازین در جهت پذیرش و ترویج "مدرنیته" به معنی معاصر آن برداشته شد. مهمترین این اقدامات عبارت بود از تشکیل هیأت وزرا (کابینه)، جانشین سازی یک نیروی منظم نظامی ملبس با یونیفورم و مرکب از صفوف پیاده، سواره و توپچی به عوض گروه های مسلح قومی، تأسیس مکتب نظامی و ایجاد کارخانه ای توپ سازی، تفنگ، باروت و بالاخره بکار انداختن یک مطبوعه ای چاپ سنگی و طبع اولین نشریه (شمس النهار). قبل برین تمام نوشته ها و آثار به دست نوشته شده و یا در هندوستان طبع میشد. امیر شیرعلی خان به سال ۱۸۷۰ شهر مستحکم شیرپور را (اخیراً) قدرتمندان خودسرانه آنرا استهلاک نموده و برای خودشان منازل رهاپشی ساخته اند) به مساحت دو هزار جریب زمین زیر ساختمان قرار داد که با شعله ور شدن جنگ دوم افغان - انگلیس ناتمام ماند. در دوره امیر شیرعلی خان ادارات پستی تأسیس شد و بخاطر استحکام و توسعه ای پایه های دولت مرکزی بسال ۱۸۶۵ یک لویه جرگه مرکب از دو هزار عضو دایر کرد و بدین ترتیب مردم را با دادن مشوره در کنار دولت قرار داد.

چون درجریده ای شمس النهار پاره ای از مطالب خارجی هم ترجمه میشد، لذا شیوه ای نگارش آثار خارجی هم مورد توجه نویسندگان افغانی قرار گرفته و حتی از همان آوان درنوشته های قلم بدستان افغان باز تاب می یافت. شمس النهار تا پایان سلطنت امیر شیرعلی خان طبع میشد، اما متأسفانه با حمله ای مجدد انگلیسها و شعله ور شدن جنگ دوم افغان و انگلیس (۱۸۷۸) این پدیده ای تجدد خواهی به امثال سایر گامهای دولت متوقف شد که همین حالت (به استثنای توجه به تولید صنعت نظامی و تقویه ای صفوف قوای مسلح) در سرتاسر سلطنت امیر عبدالرحمن خان (۱۸۸۰ - ۱۹۰۱) ادامه یافت.

تا آنکه در زمان سلطنت امیر حبیب الله خان بار دیگر راه برای مدرن سازی کشور اندکی گشایش یافت. شبکه تلیفون، مطبوعه و چند صنعت کوچک دیگر و تعدادی از پروژه های سریع الثمر بوجود آمدند. مکاتب "حبیبیه" و "حربیه" مفتوح شد و دومین نشریه در افغانستان (۱۹۰۶) بنام "سراج الاخبار" به مدیریت عبدالرؤف خاکی انتشار یافت که متأسفانه پس از نشر اولین شماره ای آن ممنوع گردید. تا آنکه بسال ۱۹۱۱ محمود طرزی امکان اشاعه جریده ای هفته وار "سراج الاخبار الافغانیه" را بدست آورد. امیرحبیب الله خان خانواده های تبعید شده از جانب پدرش را اجازه برگشت بوطن داد که نادرخان و برادرانش از هند برتانوی و خانواده طرزی از ترکیه عودت کردند. پدر طرزی یکی از همزمان ایوب خان "فاتح میوند" و مخالف انگلیسها بود که پس از غلبه ای امیر عبدالرحمن خان بر قوای طرفدار ایوب خان، مجبور به ترک دیار آبائی اش گردید. پسر او محمود طرزی است که به کمک معارف ترکیه از دست آورد های تمدن غرب و علوم جدید آگاهی یافت و از فیض رهنمایی های سید جمال الدین افغان، شناخت او از ماهیت استعمار به درجه ای کمال رسید.

تشکیلات سیاسی که منحیث یک پدیده ای "مدرنیته" ابتداء در جوامع غربی بمیان آمده است، برای بار اول پس از مرگ امیر عبدالرحمن خان مورد علاقه منورین افغان قرار گرفت. آنها ضرورت تأسیس چنین ساختار ها را در آن مقطع تاریخ، احساس نمودند. منورین مذکور در مخالفت با نفوذ استعمار و رژیم مستبد امیرحبیب الله خان، انجمن ها و جمعیت های سری شانرا بمیان آوردند ولی بنابر خصلت رژیم مطلقه حاکم بر افغانستان، هیچکدام آن ازجانب امیر تحمل نشد. در سال ۱۹۰۹ چهل و هفت نفر از فعالان "جنیش مشروطیت اول" یا "جمعیت سری ملی" راهی زندان گردیدند که تعدادی از آنها اعدام و متباقی محکوم به حبس شدند. اکثریت حبس شدگان تا آغاز دوره ای امانی در زندان باقی ماندند.<sup>۳</sup> اهداف کلی جمعیت سری عبارت بود از: ۱- احترام و اطاعت از دین مقدس اسلام ۲- تبدیل سلطنت مطلقه به رژیم شاهی مشروطه ۳- تحصیل استقلال سیاسی

<sup>۳</sup> - غبار، میرغلام محمد (۱۹۶۷) همانجا، ص ۷۱۸ - ۷۱۹

افغانستان ۴- نشر تمدن، فرهنگ و معارف<sup>۴</sup>. مشروطه خواهان بر رهنمود های اسلام در مورد آموزش علوم اتکا نموده و کوشش میکردند که افراد تعلیم یافته در جامعه افزایش یابد.

لیسه حبیبیه که به مرکز تجدد خواهی مبدل شده بود، موجب ناراحتی امیرگردید و عکس العمل او در برابر این پدیده، تنقیص شمار شاگردان معارف بود. تا از تماس جوانان به این مرکز جلوگیری کرده و به زعم او جلو نهضت مشروطه خواهی را بگیرد. چنانچه به ادامه ای همین تصمیم او، بعد از ۱۶ سال قریب ۲۰ نفر فارغ التحصیل به درجه ای بکلوریا در تمام افغانستان وجود داشت.<sup>۵</sup> فشار دولت خفه کننده بود، اما مشروطه خواهان در کنار هم قرار گرفته و همه با هم بخاطر تجدد و مدرنیته، وطنداران شان را بیدار میساختند. درین راستا سراج الاخبار و تبلیغات شفاهی منورین آزادی خواه الهام بخش بود.

محمود طرزی همواره مردم خود را از دست آورد های علمی و تخنیکی خاور آگاه ساخته و آنها را به تحرک و تجدد تشویق می نمود. او آنها را از خرافات برحذر میداشت که مساعی و نیات وی درین اثر شعری اش خلاصه شده است :

وقت شعر و شاعری بگذشت و رفت	وقت اقدام است و سعی و جد و جهد
وقت سحر و ساحری بگذشت و رفت	عصر، عصر موترو ریل است و برق
غفلت و تن پروری بگذشت و رفت	فهم عفریت سیه صنعت پری
گامهای اشتری بگذشت و رفت	تلگراف آرد خبر از شرق و غرب
قصه ای دیو و پیری بگذشت و رفت	سیم آهن در سخن آمد ز برق
قاصد و نامه بری بگذشت و رفت	کوه ها سوراخ و بر ها بحر شد
تلفون بشوقاصد گری بگذشت و رفت	شد هوا جولانگه ای نوع بشر
جانشینی، راه گیری بگذشت و رفت	گفت محمود این سخن را و بر رفت
رشک بی بال و پری بگذشت و رفت	
سعی کن تنبل گری بگذشت و رفت	

"با آنکه طرزی در موضع دفاع از کاپی کردن راهی که اروپا آنرا انکشاف داده بود قرار داشت، اما تقلید کورکورانه را نمی خواست. تصور او تجدد اسلامی بود. او جاپان را بحیث نمونه یک کشور موفق آسیائی ترجیح می داد که چیزهای خوب اروپا را بصورت سیستماتیک کاپی نموده اما آراستگی کردار، عنعنات، اخلاق و طریقت عمومی زندگی خود را حفظ نموده است".<sup>۶</sup>

نویسنده، شاعرو مشروطه خواه نامور افغان عبدالهادی داوی (پیشانی) که در سال اخیر سلطنت امیرحبیب الله خان و نیز ۱۴ سال در زمان سلطنت محمد ظاهر شاه زندانهای مخوف و پر مشقت را گذرانده است، طی پارچه شعری که از او در سراج الاخبار منتشر شد، به نکوهش از تاریک اندیشی و اشاره به شخص امیرابیات زیر را میسرآید که در جامعه ما پس از یک قرن همان معضلات هنوز هم پابرجا مانده است :

در وطن گرم معرفت بسیار میشود بد نبود	چاره ای این ملت بیمار میشد بد نبود
این شب غفلت که تار و مار میشد بد نبود	چشم پر خوابت اگر بیدار میشد بد نبود
کله ای مستت اگر هشیار میشد بد نبود	

عبدالرحمن لودین، مشروطه خواه بلند آوازه دیگری است که تحمل اختناق و اسارت ملت خود را نداشت. او میخواست با ترور امیر، راه تجدد و معرفت را برای هموطنانش باز کند، اما تیرش به هدف اصابت نکرد. به همین جرم او به زندان افتاد ولی رویای وی به ارتباط ترور امیر، سرانجام از جانب شخصی نا شناخته یی تحقق یافت. لودین پس از مرگ امیرحبیب الله از زندان و خطر مرگ رهایی یافت ولی سالها بعد بجرم وطن دوستی از جانب نادر خان به شهادت رسید. اوندای مشروطه خواهان و خواست تجدد پسندان عصرش را اینطور منعکس میساخت :

هرکجا که جاهلیست پر از جهل و ابلهی	تفتیش در معارف ما میکند زهی ؛
چشمش پر از حرام دلی از خرد تهی	پس ای برادران چو چنین است گمراهی

۴ - دولت آبادی، بصیر احمد (۱۹۹۲) " شناسنامه احزاب و جمعیت های سیاسی" تهران ص ۳۷۲

۵ - غبار، همانجا، ص ۷۲۰

۶ - اولسن، استا (۱۹۹۹) " اسلام و سیاست در افغانستان"، پوهنتون کوینهاگن، مترجم به دری - خلیل الله زمر ، ص ۱۱۵

بهر خدا از حال وطن با خبر شوید  
 بر نقد و جنس و مال ما خائنان امین در مجلس سیاسی ما جاهلان مکین  
 نی فکر و هوش و قلب نه وجدان عقل و دین تا بهر انتباه صدائی کشد چنین  
 کی غافلان ز خواب تنعم بدر شوید

کریم ندیبهی (جلوه) شاعر تجدد خواه دیگری است که به گروه دوم مشروطه خواهان تعلق داشت. او باحرمان از آزادی و دیموکراسی، ناله اش را برای نسلهای آینده اینطور ثبت تاریخ مینماید:

غازه سازید ز خون شاهد آزادی را  
 سوزت ای همنفسان آتش استبدادم  
 چشم امید به تو نسل جوان دوخته ام  
 روزی آید که شود خلق به خلق حاکم و ما  
 تا ز خود روح شهیدان وطن شاد کنید  
 شرح این سوخته را بر همه انشاد کنید  
 در خور شان و شرف مملکت آباد کنید  
 رفته باشیم ازین ورطه زما یاد کنید

تجدد خواهان، تقلید کورکورانه امیر و اطرافیان او را از ارزشهای ظاهر دارانه و صوری مدنیت غرب انتقاد نموده و در عوض توجه را به پیشرفتهای علمی و تکنیکی و همینطور به نوآوریها در اداره، سیستم اقتصادی و رژیم جلب مینمودند. آنها کف و کالر اروپائی و تلف کردن وقت منسوبین سلطنت را به بازی گلف و سایر سرگرمی های اروپائی در نوشته ها و اشعار شان نکوهش نموده اند.

پس از ترور امیرحبیب الله خان، اختناق سیاسی هم پایان یافت و تجدد خواهان در همه جا از قید و بند رهایی یافتند. استقلال سیاسی از جانب شاه امان الله اعلان و گامهای بلندی در جهت انکشاف اقتصادی و اجتماعی افغانستان برداشته شد. شاه امان الله شخصا یکی از هواداران سرسپرده ای "مدرنیته" و شاخص ترین چهره نوگرا در زمره زمامداران افغانستان بود. در تحت زعامت او بخشی از خواسته های تجدد خواهان، جامه ای عمل پوشید که از جمله آن اصلاحات ذیل قابل یاد آوری است:

قانون اساسی تدوین و بعد از تصویب لویه جرگه که در آن یکصدوپنجاه وکیل انتخابی عضویت داشتند، نافذ شد. این اولین باری بود که مسئولیتها و مکلفیتهای مردم و دولت در پرتو قانون تعیین میشد. قبل از این تنها عنعنه و "شرعیات" ناظم امور زندگی افغانها بود. بر طبق قانون اساسی، مردم در قدرت سهیم شده و "قدرت" تنها در محدوده ای اختیارات سران قبایل و رهبران مذهبی محصور نبود. به عبارت دیگر برای بار اول کار "انتقال دولت عنعنوی افغانستان به یک دولت مدرن" در دستور روز قرار گرفت. مطابق این قانون تمام اتباع از حقوق مساوی برخوردار شدند و قوانین فرعی برای عرصه های مختلف زندگی تدوین گردید. تنها در سال ۱۹۲۳ چهل قانون نافذ شد و سلسله ای تدوین قوانین تاپایان دوره ای امانی ادامه داشت. نظم بردگی و کار اجباری ملغی و امتیازات منتفدین محلی خاتمه یافت. کار تنظیم عواید دولت از مدرک مالیه و محصول به منصفه ای اجرا قرار گرفته و هم آهنگ سازی عواید و مصارف دولت بخاطر تنظیم ارتقای اقتصاد ملی روی دست گرفته شد.

آشنا ساختن اهالی به علوم جدید از طریق افتتاح مکاتب و نشر جراید در سطح ولایات و ولسوالی ها مورد توجه جدی قرار گرفت. از جمله جراید که از جانب ارگانهای مرکزی و یا ولایتی افغانستان برای بار اول در آن زمان منتشر میشدند، میتوان از اینها نام برد.

"اتحاد مشرقی" در ننگرهار، "الغازی" در جنوبی، "اتفاق اسلام" در هرات، "طلوع افغان" در کندهار، "اتحاد اسلام" (بیدار) در مزار شریف منتشر میگردد. سایر نشرات دولت به نامهای "امان افغان"، "اتحاد"، "معرف معارف" (آینه عرفان)، "ستاره ای افغان"، "ابلاغ"، "حقیقت" و "ارشاد النسوان" چاپ و توزیع میشد. همینطور در سال ۱۹۲۷ به نشرات غیردولتی نیز اجازه ای نشر داده شد که به اساس این تجویز دولت، جریده ای هفته وار "انیس"، "نسیم سحر"، و جریده ای ماهانه ای "نوروز" به نشرات آغاز کردند. هکذا یک سینما در کابل و یک تیاتر در پغمان و نیز کتابخانه ای ملی به دسترس علاقه مندان قرار گرفت.

تعلیمات ابتدائی اجباری شد و در هر ولسوالی یک مکتب ابتدائیه و در مرکز ولایات یک مکتب متوسطه گشایش یافت. همینطور مکاتب سیار برای کوچی ها تأسیس گردید. مکاتب مسلکی در رشته های لسان، تلگراف، هنر رسامی، نجاری، زراعت، موزیک، قالین بافی، مهندسی، طب، پولیس، تدبیر منزل افتتاح شده و مکتب مستورات، دارالعلوم عربی کابل و دارالمعلمین هرات برای تدریس آماده شد. در شهر کابل علاوه بر لیسه ای حبیبیه، لیسه های امانیه (استقلال)، امانی (نجات) و غازی برای پسران و لیسه ملالی برای دختران

در مرکز تأسیس گردید. درین مکاتب روزانه به تعداد ۸۳۰۰۰ متعلم به آموختن دانش مصروف بودند و نیز صد ها جوان افغان بغرض تحصیل به کشور های اتحاد شوروی، جرمنی، فرانسه، ایتالیا، و ترکیه اعزام شدند که از جمله تعدادی از دختران نیز بخاطر تحصیل رهسپار کشور ترکیه گردیدند. "تنها در کشور ترکیه ۲۰۵ محصل افغان به شمول ده دختر مشغول تحصیل در شقوق نظامی و ملکی بودند" <sup>۷</sup> شاه امان الله و ملکه ثریا هردو شخصاً "سهم انفرادی شانرا مستقیماً" منحیث معلم کورسهای سواد آموزی برای مردان و زنان انجام میدادند.

در عرصه نظامی هم نوآوریها بوجود آمده و مراکز تعلیمی افتتاح شد. قوای هوایی، دافع هوا، قوای زره نی و مخابرات بی سیم برای بار اول در اردوی افغانستان ترویج یافت و طلاب بخاطر فراگیری دانش مسلکی عسکری به کشور های دوست اعزام شدند.

شاه امان الله قبل از اینکه گام بسوی تجدد بردارد، شرایط ذهنی جامعه ای خود را دقیقاً ارزیابی نکرده و بلا درنگ در صدد برآورده شدن اهداف ترقی خواهانه در جامعه ای سنتی افغانستان شد. برخی از تدابیر دولت کاملاً صوری و نمایشی بوده، بیشتر از اینکه معرف تجدد خواهی باشد، ذهنیت های عنعنوی را به مقاومت بر می انگیخت. یکی از آن تدابیر، تاکید بر پوشیدن لباس غربی بود که به عوض تغیر در زندگی مردم، به وسیله ای تحریک علیه اقدامات دولت مبدل شد. مردم، ظاهر را میدیدند و بخاطر کمبود سواد، اکثریت آنها، قادر به درک محتوی و ارزش ذاتی اصلاحات دولت نبودند. در چنین یک حالت، آنها به سادگی قربانی تبلیغات خصمانه ای اجانب میشدند.

در خزان سال ۱۹۲۸ وقتی شاه امان الله رفع حجاب زنان را در جرگه ای وسیعی در پغمان اعلان کرد، عبدالرحمن لودین (رئیس گمرکات) و عبدالهادی داوی (وزیرتجارت) که از هواداران پرشور تجدد خواهی در افغانستان بودند، "به این دلیل که انگلیسها سرگرم دسیسه چینی در افغانستان هستند این حرکت اصلاحی را بهانه کرده، مردم را برحکومت میثورانند، با آن مخالفت ورزیدند. فردای آنروز، لودین و داوی را به فرمان پادشاه به قصر شاهی فراخواندند و آنها را ناگزیر به کناره گیری از سمت های خود نمودند" <sup>۸</sup>. شتابزدگی شاه امان الله در آوردن اصلاحات، خود یکی از عواملی است که به واپسگرایان موقع داد تا در برابر جریان تجددخواهی به مخالفت بر خیزند. او میخواست تا ظواهر زندگی مردم را به سرعت تغیر بدهد، اما متوجه نبود که این جامعه از تهداب عقب افتاده میباشد. این بیت در وصف چنان عملکرد حتی امروز صدق میکند:

خواجه در فکر طاق ایوان است      خانه از پای بست ویران است

وقتی که شاه امان الله امتیازات و القاب سرداران، روحانیون متفذ و خوانین را ممنوع کرد، در حقیقت به نمایندگی از طبقه ای متوسط (بورژوازی ملی) وارد عرصه ای مبارزات اجتماعی شد. در حالیکه بخاطر نبود رشد اقتصادی و اجتماعی، شهر ها به مراکز قدرت تبدیل نشده و اقتصاد جامعه از دهات وابسته بود. یعنی طبقه ای متوسط هنوز شکل نگرفته و صرفاً یک قشر متوسط در حال نمو بود که نمایندگان فکری آنها در اطراف شاه و جنبش مشروطیت گرد آمده بودند. این قشر بصورت طبیعی، نمی توانست که مستقلاً عمل کرده و جامعه را در مسیرتحولیات ملی و دیموکراتیک قرار بدهد. شاه امان الله و هم نظران او با الهام از تحولیات ترکیه در زیر رهبری مصطفی کمال، دست به اصلاحات میزدند، اما به شرایط عینی و ذهنی جامعه ای آنکشور کمتر متوجه بودند. در ترکیه، تحولیات اجتماعی سابقه داشته و طبقه ای متوسط از یک توانمندی معین بر خوردار بود. همین طوریک اردوی منظم در اختیار دولت قرار داشت. در حالیکه شاه امان الله نه یک طبقه ای پرتوان شهری و نه یک اردوی نیرومند را در کنار خود داشت. در چنین حالت، ملاکین و خوانین بزرگ توانستند که در همدستی با روحانیون وابسته به انگلیسها، علیه اصلاحات او وارد میدان شده و با تحریک اذهان مردم، اغتشاشات پراکنده و بعداً سرتاسری را بوجود آورند.

انگلیسها از روحیه ای وطندوستی و استقلال طلبی شاه امان الله در هراس بوده و میترسیدند که مبدا دامنه ای آزادی خواهی افغانها در قبایل پشتون و بلوچ آنطرف دیورند سرایت کرده و درد سری برای تسلط استعماری آنها، حتی در سطح نیم قاره ای هند هم بوجود بیاید. بر مبنای چنین هراس، آنها پیش دستی کرده و به چیدن توطئه و پخش شایعه پراگنی در داخل افغانستان متوصل شدند. آنها خانواده ها و شخصیت های ارتباطی

7 - غبار، همانجا جلد ۲ ص ۸۵

8 - " دانشنامه ای ادب فارسی (۳)" (۱۳۷۸) به سر پرستی حسن انوشه، ناشر: وزارت ارشاد اسلامی - ایران - تهران ص ۶۶۴

خود را در داخل و خارج رژیم به سرکشی از شاه امان الله ترغیب نموده و به آنها دستور دادند تا عنعنات عقب افتاده ای قبایلی را در برابر تجدد خواهی دولت امانی تحریک نمایند.

به این ترتیب شاه امان الله در حالیکه طی مسافرت هفت ماهه اش به سال ۱۹۲۸ در کشور های مسلمان به حیث یک مجاهد بزرگ و در اروپا بحیث فاتح جنگ علیه استعمار انگلیس تقدیر میشد، در داخل اماج تبلیغات زهرآگین و فتنه گرانه ای انگلیسها قرار گرفت. دشمن شکست خورده تبلیغ میکرد که گویا او قصد نابودی عنعنات افغانی را داشته، کافر و دشمن دین است. جواهر لعل نهر و صدراعظم ورهبر فقید هند در کتاب "نگاهی به تاریخ جهان" به دخترش اندراگاندی خاطر نشان میسازد که به منظور پوشش شایعه پراگنی انگلیسها "عکسهای نامناسبی از ملکه ثریا {مونتاز} و {در لباسهای شب اروپائی هزاران نسخه چاپ میشد و در دهکده های افغانستان پخش میگشت تا بمردم نشان دهند او چگونه لباسهای نامناسبی می پوشد".<sup>۹</sup>

بالاخر تحریکات انگلیسها، واپسگرایان در همه جا دست به شورش و بغاوت زدند تا اینکه سرانجام شاه امان الله در مبارزه علم و جهل، روشنایی با تاریکی و تجدد با عقب گرایی، شکست خورده و از کشور (جنوری ۱۹۲۹) خارج شد. شاه آزادی خواه و تجدد طلب از قدرت کنار رفت و بجایش کسانی بر اریکه قدرت تکیه زدند که حتی از نعمت سواد هم محروم بودند. به این ترتیب داستان تجدد خواهی افغانها در همان مقطع تاریخ اینطور بی رحمانه پایان یافت.

پس از یک دوره ای اغتشاش که شرح آن به همه معلوم بوده و تکرار آن درینجا موجب ضیاع وقت خواهد بود، تمام دست آورد های دوره ای امانی به نابودی سوق یافت. سلاح و مهمات، دارائی نقدی و جنسی بیت المال مورد چپاول قرار گرفته، مکاتب و سایر تأسیسات فرهنگی تعطیل گردید. تا بالاخره بعد از این کارنامه تأسف آور، رسالت حبیب الله کلکانی و سایر اغتشاشگران نیز خاتمه یافته و باید آنها بوسیله مهره های اصلی جهت نیل به اهداف دورنمائی تعویض میشدند.

نادر خان و برادرانش که از حلقه اولی دربار قبلاً رانده شده و خارج از کشور به حالت جلالی وطنی در اروپا مقیم بودند، راه وطن را در پیش گرفته و با عبور از قبایل و مناطق تحت کنترل انگلیسها در حواشی سرحدات افغانستان ظاهر شدند. ایشان به معاونت همان متنفذینی که در سقوط شاه امان الله و به قدرت رساندن کلکانی وظیفه شانرا انجام داده بودند، در کابل به تاج و تخت رسیدند. نادرشاه گرچه شخصاً با تجدد آشنایی داشت و تا سن هفده سالگی در مکاتب تحت کنترل انگلیسها در هند برتانیوی درس خوانده بود ولی بخاطر تعهدش با متنفذین عقب گرا، باید تجدد را کنار گذاشته و مشروطه خواهان را سرکوب مینمود. او برادران و سایر اعضای خانواده ای خود را در پست های مهم دولتی گماشت و "ماهیت خانوادگی رژیم" را بر سیستم دولتی افغانستان تحمیل کرد. در قانون اساسی او (اکتوبر ۱۹۳۱) خصلت قبایلی، مطلقه و موروثی رژیم بازتاب قوی داشت. درین قانون، با شناخت مذهب حنفی منحبث بگانه مذهب رسمی، آزادیهای مناسک سایر مذاهب به حالت غیر علنی در آمد. انحصار نشرات به دولت تعلق گرفت و حق رأی تنها به ذکور داده شد. پوشیدن چادری برای زنان حتمی شد و مکاتب مفتوحه دختران به امثال دوره اغتشاش مسدود باقی ماند. همینطور معاملات اناث را از ترکیه احضار و از تعلیم محروم ساخت. "در چهار سال سلطنت نادرخان تعداد شاگردان معارف بالغ بر ۴۵۹۱ میشد و تعداد معلمین آنها ۱۶۵ نفر بود. در حالیکه رقم شاگردان ذکور و اناس در عهد شاه امان الله به ۸۳۰۰۰ میرسید".<sup>۱۰</sup> مقایسه ای هر دو رقم بوضاحت بیان میدارد که اهمیت تعلیم و تربیه و مقیاس ها در رابطه به معارف در نزد هریک از دو رژیم به کدام پیمانته و در چه سطحی بوده است. گام مهم و قابل تذکری که در زمان نادرخان در مسیر تجدد برداشته شد، همانا تأسیس پوهنهی طب در منطقه ای علی آباد کابل بود.

رژیم نادر خان حتی الوسع میکوشید که آزادی ها و حقوق مدنی انسانها را نادیده بگیرد. در زمان سلطه ای این رژیم، محاکم مدنی ملغاً بوده و حق دفاع در محاکم به متهم داده نمیشد. تجدد خواهان و هواداران شاه امان الله مورد تعقیب و شکنجه قرار گرفته و یا بدون موجب، سالها در زندان های مخوف به امید آزادی بسربردند که از میان آنها شماری زیادی از فرهنگیان و دانشمندان سرشناس جنبش مشروطیت اعدام شدند. یکی از تجدد خواهان در بند کشیده، نویسنده و شاعر توانا محمد ابراهیم صفا بود که یکجا با جوانان منور خانواده اش، پانزده سال مشقت زندان دهمزنگ را تحمل کرد. صفا طی پارچه شعری بنام "از روزن محبس" فریاد منورین را در

<sup>۹</sup> - نهر و، جواهر لعل (۱۹۶۷) "نگاهی به تاریخ جهان" (فارسی) مترجم: محمود تفضلی، تهران، جلد سوم ص ۱۶۶۵

<sup>۱۰</sup> - غبار، همانجا، جلد ۲ ص ۸۳

برابر ستم و افسرگرایان بلند میکند که در اینجا بخاطر آشنایی با همان فضای مخوف چند بیت آن به خوانش گرفته میشود :

داخ از این شب های پردرد و الم	اخ از این ایام سوز و اضطراب
تا کجا ای چرخ بر من این ستم	تا به کی ای دهر با من این عذاب
* * * * *	* * * * *
ای خدا مرغان خوشگو در قفس	گلستان پر گشته از زاغ و زغن
بس دگر ای چرخ بدکردار بس	تا کجا بیداد تا کی مکرو فن
* * * * *	* * * * *

واقعاً که مرغان خوشگو یعنی تجددخواهان و مشروطه خواهان در اسارت قرار گرفتند و عقب گرایان بر سرنوشت مردم حاکم شدند.

خواجہ هدایت الله خان که یکی از دیپلوماتهای تجدد خواه در عصر امانی بود، در سال ۱۹۳۳ یکجا با چندین شخصیت دیگر مشروطه خواه به دار آویخته شد. او بروز اعدام اش بیت ذیل را در زیر عکس خود نوشته و از محبوس هم اطاقش خواست تا آنرا بعداً به فامیلش برساند :

ما بر فتنیم و عکس ما باقی است      گردش روزگار بر عکس است<sup>۱۱</sup>

بیت فوق بخاطر حفظ جان حامل آن به خانواده مقتول در کمال احتیاط و زیرکانه انتخاب شده که برخورد عقب گرایی را بمقابل تجدد خواهی در کمال وضاحت بیان میدارد. کلمه "عکس" درین بیت ذوالمعنی بوده و یکبار به معنی "تصویر" و بار دیگر به مفهوم معکوس (برخلاف) ترقی و تجدد افاده شده است. این بیت نشان میدهد که چگونه عقب گرایی بوسیله نادر خان علیه ترقی و تجدد تیغ از نیام کشیده است.

نادر خان هنوز مصروف سرکوب مخالفین رژیم خود کامه ای خود بود که درسالروز مرگ یکی از قربانیان اش (غلام نبی خان چرخ) هدف آتش یک متعلم لیسسه ای امانی قرار گرفت و تاج اورا بر سرفرزند ۱۹ ساله اش (محمد ظاهر شاه) گذاشتند.

در دوره چهل ساله ای سلطنت محمد ظاهر شاه، دولت در برابر تجدد خواهی رفتار یکسان نداشت. این رفتار را میتوان به "سه مرحله ای متفاوت" تشخیص و قابل تمایز دانست:

مرحله ای اول که فی الواقع ادامه سیاست نادرخان بود، تا سال ۱۹۴۶ برجامعه ای افغانی تحمیل گردید و با کناره گیری محمد هاشم خان از پست صدارت این مرحله هم پایان یافت. درین مدت، یک بخش از تجدد خواهان به زندان ها افکنده شده و بخش دیگر در حالت ترس و ارتعاب قرار داده شدند، تا از خدمت و نقش آنها در جامعه جلوگیری شود. دولت به کار عمران و رشد اقتصاد علاقه نمی گرفت و تمام مساعی بخاطر حفظ قدرت خانواده ای سلطنت متمرکز بود. بخاطر برآورده شدن این مأمول، نادر خان اردوی از هم پاشیده زمان امانی را دوباره احیاء و استحکام قابل ملاحظه داد.

کار قابل تذکری که درین مرحله به منصفه ای عمل قرار گرفت، تأسیس بانک و سیستم بانکداری در افغانستان بود. درین راستا روابط بخصوص و حسنه میان محمد هاشم خان و عبدالمجید زابلی نقش تعیین کننده داشت. زابلی هنگام اقامتش در ماسکو امکانات استثنائی و امتیازات بخصوص تجارتي را از دولت نو بنیاد اتحاد شوروی کسب کرد و پس از عودت اش به افغانستان، مشابه همچو امتیازات را از دولت افغانستان نیز به کمک سردار محمد هاشم خان دریافت نمود.

در سال ۱۹۳۳ بانک ملی به سرمایه ای مختلط دولتی و شخصی به ریاست عبدالمجید زابلی تأسیس شد. بعد از آنکه شبکه و دارائی های بانک ملی رشد چشمگیر نمود، دولت عواید و سهم خودرا از بانک ملی واپس گرفته و در سال ۱۹۴۰ "د افغانستان بانک" (بانک مرکزی) را بناء نهاد. طوریکه قبلاً اشاره شد، دولت تا سال ۱۹۴۶ علاقه ای قابل تذکری بخاطر بهبود وضع اقتصاد ملی و عرضه خدمات عام المنفعه به مردم، از خود نشان نمی داد. سیاست انزوا پذیری و رکود پذیری دولت موجب میشد که تولید ملی در سطح نازل قرار داشته باشد. همینطور شرایط نامساعد بین المللی آن زمان، جولانگاه تجارت خارجی افغانستان را محدود

<sup>۱۱</sup> - پوهنیار، سید مسعود (۱۹۹۶) " ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد در افغانستان" پیشاور ص ۲۵۹



میساخت. این شرایط ابتداء بالآخر "بحران پولی جهانی" سالهای ۱۹۲۹ - ۱۹۳۳ و بعداً بالاخر جنگ جهانی دوم، تمام آرزو ها و نیات ترقی خواهانه ای منورین افغان را به بآس مواجهه میساخت. در پایان جنگ جهانی، رؤیای بیرون رفتن انگلیسها از همسایگی افغانستان به حقیقت پیوست. این حقیقت که مرادف با بی پشتوانه شدن سلطنت افغانستان در منطقه بود، خانواده ای سلطنتی را بر آن داشت تا فشار استبدادی را علیه مردم تخفیف داده و اندکی به خواست تجدد خواهی منورین گوش فرا دهند. به اقتضای شرایط جدید در داخل و خارج کشور، کاکای دیگر ظاهرشاه (شاه محمود خان) در ماه می ۱۹۴۶ کابینه ای خود را اعلان کرد.

در یرتو سیاست جدید رژیم که به حق میتوان آنرا "مرحله ای دوم برخورد سلطنت و مودرنیته" نام گذاشت، به منورین و تجدد خواهان اجازه داده شد تا به نمایندگی از مردم در انتخابات ولسی جرگه و شاروالی ها (۱۹۴۸ - ۱۹۴۹) شرکت نمایند. از جمله ۱۲۰ وکیل در دوره ای هفتم شورای ملی ۴۰ تا ۵۰ وکیل به فکر اصلاحات بودند. پوهنتون کابل به مرکز شکل گیری افکار روشنفکران مبدل شد. شورای ملی دوره ای هفتم یک قانون مطبوعات را به تصویب رسانید که به اساس آن چندین جریده ای ملی اجازه نشر یافتند.<sup>۱۲</sup> طی سالهای ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۲ جراید "وطن"، "انگار"، "ولس" و "ندای خلق" اجازه ای نشر یافتند. در سال ۱۹۵۰ اتحادیه ای محصلان تشکیل شد ولی یک سال بعد از جانب دولت منحل اعلان گردید.

"مکاتب زنان تأسیس و توسعه شد و تعداد شاگردان به شش هزار دختر بالغ گردید. مجموع تعداد شاگردان این دوره بیشتر از صد هزار نفر بود و پوهنتون کابل در اپریل ۱۹۴۶ تأسیس شد.<sup>۱۳</sup> اگر این ارقام بارعایت رشد نفوس و ضریب رشد ضرورتهای اقتصادی و اجتماعی در یک ربع قرن، با ارقام قبلاً ارائه شده در عهد امانی به مقایسه گرفته شود، اقدامات ناچیز دولت را بخاطر پیشرفت معرفت در جامعه ای افغانی بازگو میکند. گرچه تجربه انعطاف پذیری سلطنت مدت زیادی دوام نکرد و دولت از سیاست اصلاح طلبی خود عقبگرد نمود. ولی با آنهم جنب و جوش منورین در سطوح مختلف، جنبش سیاسی بی را بوجود آورد که بعداً به "جنبش مشروطیت سوم" و یا "دوره ای هفتم شورای ملی" شهرت یافت. این جنبش بر روان و شعور منورین اثر قابل توجهی داشته و اصول فکری آن در خواسته های آتی تجدد خواهان همواره انعکاس میابد. رژیم سلطنتی نه تنها تحمل جوانان مشروطه خواه را نداشت، بلکه نظر روحانیون اصلاح طلب را هم نمی پذیرفت. یکی ازین روحانیون سید اسماعیل بلخی بود که وضع رقت بار مردم، او را به قیام علیه سلطنت کشیده و تحقق اصلاحات را پس از سقوط سلطنت ممکن میدانست. سید به هدفش نرسید و تا اندکی قبل از پایان عمرش (از ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۴) در زندان دهمزنگ بسر برد. او آرمان و احساس خود را بخاطر امحاء عقب ماندگی و منشاء فساد بوسیله این پارچه شعر در زندان سروده است :

ما تن بویا دادیم تا زنده شما باشید	بر خاک مزار ما مشغول دعا باشید
چون شمع وجود ما قربان شما گردد	روشن کن شمع ما شاید که شما باشید
در پیچ و شکنج دهر نومید نباید شد	مردانه درین وادی با شور و نوا باشید
امروز اگر طوفان بر کشتی ما افتاد	ممکن که شما فارغ از غرق و فنا باشید

بلخی کمبود علم و دانش و نیز نبود یک حکومت مبتنی بر ارده مردم را عامل پس ماندگی های ذهنی و اقتصادی کشورش میدانست. چند بیت از پارچه شعردیگرش درین مورد، ذهنیت روحانیون تجدد خواه کشور ما را در آن سالها بیان مینماید.

حاجتی نیست به پرسش که چه نام است اینجا	جهل را مسند و بر فقر مقام است اینجا
علم و فضل و هنر وسی و تفکر ممنوع	آنچه در شرع حلال است حرام است اینجا
می آزادی وحدت نرسد از چه به ما	مستبذ شیخ صفت دشمن جام است اینجا
ما بسر منزل مقصود چه سان راه بریم	رهزن رهبر خس دزد امام است اینجا
ببرندگان سرخوش و آزاد به هرجا اما	ملتی بر در چند شخص غلام است اینجا

- مولت من، گیر هارد (۱۹۸۲) " انکشاف قانون اساسی افغانستان میان سالهای ۱۹۰۱ تا ۱۹۸۱ " موسسه ای تحقیقات شرق، هامبورگ، ص ۱۶  
۱۳ - غبار، همانجا، جلد دوم، ص ۲۱۷

دولت نه تنها افکار تجدد خواهی را تحمل نداشت بلکه با جاگزین ساختن شیوه های تولید مدرن به عوض طرز تولید عقب افتاده هم سر سازش نداشت. تا آنکه بالاخره در دوره صدارت شاه محمود خان کارساختمان پروژه دو بعدی زراعت و آبیاری در منطقه ای وادی هلمند آغاز شد. استفاده از آب دریای هلمند برای زراعت مناطق ماحول آن از زمان سلطنت امیر حبیب الله خان مطرح بود، ولی بکار گرفتن وسایل تخریکی بخاطر اعمار بند های آبیگردان و آبیاری زمین های لم یزرع برای اولین بار در زمان حکومت شاه محمود خان عملی گردید. گرچه در کار سروی پروژه ای هلمند اشتباهات زیاد صورت گرفت و دولت نتوانست که جلو استفاده جوئی های کمپنی "موریسن کوندسن" را بگیرد و کار به جایی کشید که موضوع در دوره ای هفتم شورا مورد بحث قرار گرفته و وکلا خواهان محاکمه عاملین این فساد شدند. اما فی المجموع باید متذکر شد که با فعال شدن پروژه زراعتی هلمند، گام نخستین در جهت آشنا ساختن دهاقین به زراعت میکانیزه برداشته شد. شماری از جوانان بوسیله ای پروگرامهای تعلیمی این پروژه، شیوه ها و طرز تولید جدید زراعتی را فراگرفتند.

این وقتی است که قبلاً در همجواری افغانستان، دولت پاکستان در مخاصمت با منافع مردم افغانستان و هند از جانب انگلیسها و عمال شان ایجاد شده و مورد حمایت قدرت نو ظهور امریکا قرار گرفته بود. اما افغانستان بالاخره کوتاه بینی رژیم حاکم سلطنتی در حالت انزوا و فاقد وسایل و تجهیزات معاصر قرار داشت. امکانات ضعیف دولت در فرونشاندن قبایل حدران، منگل و بخصوص دره ای صافی (۱۹۴۴ - ۱۹۴۷) محدودیت مانور نظامی و امنیتی دولت را آشکار ساخت. سردار محمد داؤد که قومانده ای عملیات را در دره ای صافی به عهده داشت، ناتوانی دولت را در مقابله با مردمی که با وسایل کاملاً ابتدائی میز میدند، درک کرده و سلطنت را از چنان واقعیت تلخ حالی ساخت. انتباه ازین حوادث موجب شد که تجهیز قوای مسلح به تخریک محاروبی جدید در سرخط کار دولت قرار بگیرد.

در سپتمبر ۱۹۵۳ مقام صدارت از کاکای شاه به پسر کاکای هم سن و سال شاه تفویض شد تا مطابق ضرورتهای موجود در بخشهای اقتصاد و قوای مسلح، تکانه های لازم بوجود آمده و در پاسخ به اعتراض منورین ملی در هر دو طرف خط دیورند، مسئله ای پشتونها و بلوچها بطور جدی تعقیب گردد. سردار داؤد خان بخاطر دستیابی به هرسه مأمول فوق سیاست خارجی افغانستان را از حالت انزوا بیرون ساخته و در میدان رقابت های شرق و غرب قرار داد. این چرخش بصورت طبیعی مورد علاقه دولت اتحاد شوروی آنوقت واقع شده و آن دولت آماده ای همکاری در تمویل و تطبیق پلانهای انکشافی و تجهیز اردو و تربیه ای پرسونل نظامی افغانستان شد. داؤد خان با اعلام سیاست رهبری شده اقتصادی که تقویه سکتوردولتی در آن مقام اول و تعیین کننده داشت، "مرحله دوم برخورد سلطنت و مدرنیته" را به ساختار زیربنای اقتصادی، استقامت داد ولی به تجدد خواهی در سیستم دولتی از طریق نمایندگان مردم علاقه نشان نداد. با این روش سخنگویان تجدد خواه مردم در زندان باقی مانده و حتی به تعداد آنها افزوده شد. اما با تطبیق پلانهای اول و دوم انکشافی دست آورد های قابل دید در عرصه اقتصادی بوجود آمد. همینطور پس از تجهیز قوای مسلح این فرصت بدست آمد که مسئله ای شرک زنان در حیات اجتماعی مطرح گردد. پس از گذشت سی سال، در تابستان ۱۹۵۹ خانمهای بلند پایگان دولت در محافل رسمی بدون حجاب ظاهر شده و به تعقیب آن دختران جوان متدرجاً در اداره و کارخانه بکار آغاز کردند. درین وقت آمادگی ذهنی برای رفع حجاب در اقصا شهریه وجود داشته و نیز دولت قادر بود که مخالفین آزادی زنان را در جای شان بنشانند. برخورد سریع دولت در برابر شورش شهر کندهار و دستگیری محرکین مخالف آزادی نسوان، روحیه افراد مماثل آنها را در کنج و کنار افغانستان ضعیف کرد.

" طی سالهای ۱۹۲۹ - ۱۹۵۵ مناسبات اجتماعی - اقتصادی تغیر ناچیز کرده و درین مدت صرف بیست و پنج مؤسسه ای صنعتی در کشور وجود داشت. این رقم به کمک امداد ها و قروض خارجی تا سالهای ۱۹۷۰ به ۶۴۳ مؤسسه ارتقاء یافت."<sup>۱۴</sup> پروژه های قابل توجه در عرصه ای سرک سازی، تولید برق آبی، معادن ذغال سنگ، سمنت، تولید کود کیمیاوی و فارم های زراعتی به بهره برداری آغاز کردند. صدها جوان افغان بخاطر فراگیری دروس مسلکی به اتحاد شوروی آن زمان و کشور های اروپای شرقی فرستاده شد و کارشناسان آنکشور بخاطر رهنمایی در قطعات نظامی، موسسات علمی، تخریکی و حتی مطبوعات و فرهنگ وارد افغانستان گردند.

درینوقت جنگ سرد باتمام ابعاد و جوانب آن در منطقه پیش برده میشد. همین فضا موجب میگردید که مناسبات دولت افغانستان با کشور های همسایه ای ایران و پاکستان به سردی گراید. زیرا آنها در آنطرف جنگ

14 - گریف مایر، جان - هیرین، " انقلاب در افغانستان و ایران " (المانی) فرانکفورت ۱۹۸۰ ص ۱۵۴

سرد از متحدین نزدیک امریکا بمقابل اتحاد شوروی سابق در منطقه محسوب میشدند. به ادامه ای قطع مناسبات سیاسی با پاکستان در طی سالهای ۱۹۶۱ و ۱۹۶۲ راه ترانزیت افغانستان نیز از طریق بندر کراچی مسدود باقی ماند. انسداد راه تجارتي ضربه ای شدیدی بر اقتصاد خانواده ها و تشبثات خصوصی وارد ساخت. مخالفین سردار محمد داؤد در داخل سلطنت ازین وضع استفاده نموده و منحيث یگانه راه بیرون رفت از بنبست در روابط افغانستان با پاکستان، کناره گیری سردار محمد داؤد را مطرح نمودند. سردار داؤد خان در زیر فشار های بیرونی و فشار رقبای داخل سلطنت بتاريخ نهم مارچ ۱۹۶۳ مستعفی شده و در عوض او یکی از وزراء که به خانواده سلطنت تعلق نسبی نداشت (دکتور محمد یوسف) مؤظف به تشکیل کابینه و تسوید قانون اساسی جدید گردید. در قانون اساسی جدید باید رژیم منحيث رژیم شاهی مشروطه تعریف شده و قوه اجرائیه از جانب نمایندگان مردم در پارلمان رای اعتماد میگرفت. قانون اساسی که شامل ۱۲۸ ماده بود بسال ۱۹۶۴ نافذ گردید و یکسال بعد آن (۱۹۶۵) انتخابات عمومی تدویر یافت.

به این ترتیب "مرحله سوم بر خورد سلطنت با مدرنیته" آغاز شد. درین مرحله به حقوق و آزادیهای فردی ارج گذاشته شده، مصونیت مسکن، آزادی مناسک مذهبی، آزادی تشکیل اجتماعات و احزاب در قانون تسجیل شده، شکنجه، تبعید، سانسور قبل از نشر و تعقیب مخالفین سیاسی ممنوع گردید. خلاصه اینکه راه برای تحقق "مدرنیته" قانوناً گشایش یافت، اما در عمل از جانب خود سلطنت در راه تشکیل ارگانهای انتخاب شده ای محلی و تشکیل قوه اجرائیه بر مبنای ابتکار آراء اکثریت نمایندگان پارلمان، مانع ایجاد گردید. ظاهر شاه "قانون تشکیل احزاب سیاسی" و "قانون ارگانهای محلی" را پس از تصویب ولسی جرگه و تائید مشرانو جرگه در دفتر خود زندانی کرده و حاضر به توشیح آنها نشد. در حالیکه احزاب سیاسی در جامعه وجود داشته و میتوانستند در ساختمان یک سیستم شاهی مشروطه نقش شانرا به عهده بگیرند.

این حقیقت که دیموکراسی بدون اتکاء بر میکانیزم آن به هیچوجه تحقق یافته نمی تواند، از جانب سلطنت درک نشد و گمان گردید که دیموکراسی به اراده شاه اعلان شده و مطابق تصامیم او عملی میشود. عدم موجودیت قانون احزاب فی الواقع یک خلای بزرگ میان تیوری و عمل را بوجود آورده و پارلمان بدون احزاب رسمی سیاسی، سبب میشد که کابینه ها به معرفی سلطنت و بدون پشتوانه ای مردمی تشکیل شوند. به این ترتیب بوجود آمدن میکانیزم سیستم جدید دولتی از جانب خود شاه جلوگیری شد که بالنتیجه نیروی احزاب به فعالیتهای محفی و اعمال ضد قانونی سوق یافت.

نسل جوان پیوسته علیه نابسامانی ها دست به اعتراض میزد ولی اعتراض آنها ناشنیده میماند. آنها غیر از تظاهرات خیابانی چاره و وسیله ای دیگر در اختیار نداشتند تا خواسته های شان را در داخل سیستم مورد دقت قرار میداد. بناً اعتراض آنها در حاشیه میماند. تمام احزاب ازین وضع بهره برده و این امکان برای شان میسر میشد که به سادگی از میان جوانان معترض سربازگیری نمایند. اثر نامطلوب چنین حالت غیر مسؤولانه و بلا تکلیف، قطبندی شدن فشر جوان به احزاب، گروهها و جناح های طرفدار مدرنیته و مخالف آن بود. مخالفین تجدد دست به همان وسیله ای که ای شان برده و بار دیگر "آزادی زن" را نشانه گرفتند. درین ارتباط داکتر حسن کاکر چنین مینویسد: "جوانان مذهبی متعصب خارج از ساحه ای پوهنتون به سراغ زنان غیر وابسته برآمده و با هدف قرار دادن ایشان، بر آنها {زنان بدون چادری} تیزاب پاش میدادند. دوصد زن با جراحات سوزنده شامل بستر شدند...".<sup>۱۵</sup> علی الرغم مخالفت گروههای عقب گرا، زن افغان به تبارز مستقلانه ای موقوف خود در جامعه موفق گردیده و از آن میان چهار زن توانستند که منحيث نماینده ای مردم به ولسی جرگه راه یابند.

"پوهنتون کابل در دوره دهسال اخیر رژیم شاهی به مرکز مباحثات روشنفکری و حتی مرکز سیاست های روزمره مبدل گردیده بود. این نقش بعداً به سایر موسسات تعلیمی نیز سرایت کرد. در سال ۱۹۶۵ تعداد محصلان پوهنتون کابل به ۳۲۰۰ و تعداد شاگردان مکاتب به یکصدوهفتاد هزار نفر میرسید." <sup>۱۶</sup> معارف متوازن هنوز در سرخط کار حکومت قرار نداشت و مکاتب در یک تناسب منطقی با اهالی ساکن در یک منطقه گشایش نمی یافت. در اکثر مناطق قبایلی بخاطر راضی نگهداشتن سران قبایلی و حفظ وفاداری آنها به سلطنت، از افتتاح مکاتب جلوگیری میشد. همینطور در مناطق صعب العبور و منزوی از مراکز ولایات، معلمین تعلیم یافته برای تدریس وجود نداشت. یعنی سطح تدریس در مکاتب نظر به مناطق متفاوت بوده و از نظر کیفیت هم، توازن در معارف کشور موجود نبود. بادر نظر داشت ضرورتهای عاجل به قوای کار ماهر و متخصص در

15 - کاکر، حسن (۱۹۷۸) " سقوط رژیم شاهی افغانی در سال ۱۹۷۳"، ژورنال بین المللی مطالعات شرق میانه" انگلستان ص ۲۰۳  
16 سادات، همانجا ص ۱۲۵

بخشهای زراعت و صنعت، توجه به تأسیس مکاتب مسلکی نگریده و صرفاً به شمارمکاتب و لیسه های غیر مسلکی افزوده میشود. چون ظرفیت مؤسسات تحصیلات عالی هم محدود بود شمار زیادی فارغان لیسه ها بی سرنوشت مانده و بخاطر دریافت کار و امرار معاش از کشور خارج میشدند.

با ظهور نشرات غیر دولتی در عرصه مطبوعات، خواسته های تحول طلبانه مطرح گردیده و بار دیگر تجدد خواهی در شعر و ادبیات داستانی انعکاس یافته و علاقه ای جوانان را بخود معطوف میساخت. نشریه های مورد توجه این دوره، اکثراً از جانب گروهها و "احزاب ثبت نشده"<sup>۱۷</sup> منتشر می شد ولی دولت متوسل به فرصت طلبی شده و از تعلقات آنها چشم پوشی مینمود. حدود آزادی نشرات در عمل معین بود، زیرا هیچکس نمیتوانست سیستم دولتی را مورد سوال قرار بدهد و یا در رابطه به اعمال متعلقین خانواده سلطنت، انتقادی را به نشر بسپارد. حتی در قانون اساسی مسجل شده بود که "پادشاه واجب الاحترام و غیر مسؤول میباشد".

طوری که قبلاً اشاره شد، سلطنت نتوانست و یا نخواست که حکومت ها به اراده مردم (احزاب اکثریت) به پارلمان پیشنهاد شده و موفق به کسب آراء اکثریت وکلا گردد. برخلاف طرز العمل مروج در سیستم پارلمانی و بر عکس احکام صریح قانون اساسی، سلطنت روزگرنانی نموده و رؤسای حکومت آینده را، خود پادشاه از میان وزرای کابینه های قبلی تعیین میکرد. بالاخر این خطاکاری سلطنت، سیستم جدید پارلمانی نتوانست نهادینه شود که این ضربه ای محکمی بود بر روند مدرنیته در افغانستان. در پهلوی این ضربه ای خود کرده، آفت خشکسالی و بحران بیکاری عواملی دیگری بودند که به رقبای سلطنت موقع داد تا با اقدام مختصر نظامی به سلطنت چهل ساله ای محمد ظاهر شاه پایان داده و پروسه آغاز شده در عرصه های آزادی مطبوعات و مشارکت نمایندگان مردم در ارگانهای دولتی را متوقف سازند.

سردار محمد داؤد پسر کاکای شاه، قدرت دولتی را از طریق کودتای نظامی بدست آورده و تمام نرمش های دهسال اخیر سلطنت را "دیموکراسی قلابی" نامید. سردار محمد داؤد با استفاده از ناتوانی های سلطنت در پیاده ساختن سیستم پارلمانی، نرساندن کمک به قحطی زدگان ناشی از بحران خشکسالی و آماده نه ساختن محل کار برای نسل جوان، بالاخر تشریک مساعی با افسران وابسته به حزب دیموکراتیک خلق افغانستان، نظام جمهوری را جانشین سلطنت ساخت.

سردار محمد داؤد هم مانند سلف خود به پیاده ساختن یک نظام خودگردان دولتی علاقه نداشت و میخواست کمافی السابق حاکمیت خود و یاران خود را بر اراده مردم رجحان بدهد. به عبارت دیگر در عوض یک میکانیزم خودگردان، نقش شخصیت و اراده یک شخص بحیث اولی الامر مطرح گردید. در لویه جرگه ای سال ۱۹۷۷ سیستم یک حزبی را به تصویب رسانیده و قانوناً آزادیهای داده شده زمان سلطنت را پس گرفت و پروسه ای تجدد خواهی را در حالت سردرگمی قرار داد. در پنج سال نظام جمهوری او، حرف اصلاحات بسیار زده میشد، اما خود اصلاحات چندان محسوس نبود. شاه ایران کمک به ارزش دویلیارد دالر بخاطر تحقق پلان هفتساله آینده وعده کرد، اما به غیر از تادیه ای ده میلیون دالر مصارف سروی پروژه ها، همه ای این مبلغ در لفظ باقی ماند. پلان اصلاحات ارضی (تحدید ملکیت بر زمین الی ۴۰ هکتار زمین للمی و ۳۰ هکتار زمین آبی) و طرح قانون مالیات مترقی بر زمین موجب خوف و هراس ملاکین بزرگ گردیده و دولتی ساختن بانک های خصوصی در افغانستان، مناسبات صاحبان سرمایه را با دولت جمهوری برهم زد. با استفاده ازین زمینه های ایجاد شده ذهنی، گروههای محافظه کار، مجدداً وارد عمل شده و به حمایت از گروههای ضد "مدرنیته" در خارج، همکاری شان را با احزاب و سازمانهای استخباراتی پاکستان آغاز کردند. قاضی حسین احمد امیر جماعت اسلامی پاکستان در مورد همکاری آنها چنین میگوید:

"مجادله ای مجاهدان افغان در زمان بوتو آغاز یافت. او موافقه کرد که پنج هزار مهاجر به پاکستان داخل شود. تمام امکانات را در اختیار رهبران اسلامی افغانستان گذاشت. تا مجادله ای شانرا علیه دولت متمایل به شوروی داؤد شروع کنند. گلبدین حکمتیار، ربانی، یونس خالص همه به اساس دعوت (ترغیب - نگارنده) آقای بوتو منحصیث مهمانان دولتی به پاکستان آمدند. امکانات تعلیم و تربیه ای نظامی هم به آنها داده شد."<sup>۱۸</sup> مخالفت سازمان یافته و ارسال خرابکاران از پاکستان، داؤد حان را به کنار آمدن با پاکستان و متوقف ساختن سیاست حمایت از پشتونستان کشانید. ولی پاکستانی ها و حامیان آنها که از قبل به او لقب شهزاده سرخ داده بودند، به نرمش های وی وقع نگذاشته و صرفاً بمنظور دور ساختن او از متحدین چپی اش با وی داخل گفتگو میشدند. به این ترتیب

۲- جراید "خلق" و "پرچم"، "افغان ملت"، "شعله ای جاوید"، "مساوات"، "گهیچ"، "م"، "صدای اعوام" و "ولس" ۱۸ - ندیم، مشاهد. "مصاحبه اختصاصی" د هیرالد، پاکستان، می ۱۹۸۸ ص ۱۴۶

سردار محمد داؤد نه تنها به متوقف ساختن مخالفت گروه‌های وابسته به پاکستان نایل نیامد، بلکه در برابر سیاست‌های جدیدش واکنش‌های نامساعدی را بوجود آورد. این عکس‌العمل‌ها گسترده شد و سرانجام در میان پشتون‌های آنطرف دیورند و چپی‌های متحدش هم شک و تردید را در رابطه به رژیم خود ایجاد کرد. به این ترتیب، سردار داود خان بدون آنکه پایه‌ای سیاسی مستقل از سایر جریانات برای دولت جمهوری خود ایجاد کرده باشد، با نیروهای سازمان یافته‌ای اخوان المسلمین و جناح چپ درگیر شد.

از فضای بوجود آمده که حادثه ترور میراکبر خیبر و زندانی شدن رهبران دست اول ح. د. خ. ا. آنرا بیشتر مکرر ساخت، حفیظ الله امین که به انتظار چنین روزی در کمین نشسته و بنا بر دلیل نامعلوم و سؤال بر انگیز هنوز دستگیر نشده بود، وقت کافی یافت (سیزده ساعت) تا با استفاده از فرصت به تنهایی دستور قیام را به افسران جناح خلق صادر کند. بدون آنکه درین مورد کدام فیصله‌ای قبلی از جانب ارگان رهبری حزب وجود داشته باشد. او اقدام نامیمون خود را انقلاب نامید و خود را قوماندان دلیر آن معرفی کرد.

پس از سقوط خونین محمد داؤد خان، قطب بندی چپ و راست در وجود دولت و مخالفین مستقر یافته در ایران و پاکستان باز هم تشدید یافت. دولتی که نورمحمد تره‌کی در رأس آن قرار داشت ولی حفیظ الله امین مهره اصلی آن بود، زیر نام مصالح انقلاب، پلان سرکوب سایر گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی را روی دست گرفته و به نام‌های ذیل آنها را ردیف بندی نمود:

"اشرافیون" (پرچی‌ها)، "ناسیونالیست‌های تنگ نظر" (ستمی‌ها)، "ناسیونالیست‌های عظمت طلب" (افغان ملت)، "ماجرایان چپ" (شعله‌ای جاوید)، "اخوان الشیاطین" (بنیادگراهای اسلامی). علاوه بر اعضای این سازمان‌ها، تعداد زیادی انسان‌های غیر سازمان یافته و شمار زیادی از اعضای جناح خلق، هم به همین اسم و رسم مورد شکنجه و آزار قرار گرفته و یا اعدام شدند.

استبداد خشن دولت، آب را به آسیاب عقب‌گرایان انداخت و انسان‌های که در سابق افکار آنها را نمی‌پذیرفتند، روی اجبار بر علیه دولت و در کنار ایشان قرار گرفتند. همین طوردولت بدون در نظر داشت آمادگی‌های ذهنی در جامعه و شرکت داوطلبانه‌ای خود مردم به صدور فرامین در مورد سه مسئله‌ای مورد مناقشه در طول تاریخ افغانستان یعنی "زر"، "زمین" و "زن" دست زد:

۱- فرمان شماره ششم: الغای گروهی، سود و سلم  
۲- فرمان شماره هفتم: در مورد مصارف عروسی، تعیین مهریه (سه صد افغانی)، منع ازدواج‌های جبری و تعیین سن ازدواج برای زن (سالگی ۱۶) و مرد (۱۸ سالگی)

۳- فرمان شماره هشتم: در باره زمین که حد اقل زمینداری پنج جریب درجه‌اعلی و حد اکثر آن سی جریب درجه‌اعلی معین شد. زمین‌های مازاد بدون جبران قیمت ضبط و به دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین توزیع میشد. محتوی و اهداف هر سه فرمان به هیچوجه نمی‌تواند که قابل تردید باشد. چنانچه امروز بعد از گذشت سه دهه، منورین افغانستان وضع عقب افتاده موجود را در هر سه مورد، منحصراً عوامل بازدارنده رشد بسوب یک جامعه‌ای مدنی میدانند. اما چگونگی طرح و تلاش برای تطبیق هر سه فرمان قابل انتقاد و نکوهش است.

طراحان هر سه فرمان فوق‌نمیدانستند که معضلات مورد نظر را نمی‌توان به این سادگی و آن هم بوسیله دولتمدارانی که پشتوانه‌ای مردمی آنها مورد سوال قرار دارد، حل کرد و تلاش‌های سیکسرانه چه عواقب وخیمی را در قبال خواهد داشت؟ آنها قضیه را بصورت میکائیکی و بدون در نظر داشت عمق وریشه‌ای آن در روان، فرهنگ و تاریخ افغانها اینطور فهمیده بودند که چون اکثریت افغانها، در دهات زندگی میکنند و در میان آنها دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین اکثریت دارند، لذا بااستماع این فرامین آنها در برابر نظم عنعنوی حاکم در دهات قیام کرده و در پهلوی دولت قرار میگیرند. این توقع برآورده نشد و دولت کوشید تا بوسیله‌ای اعمال فشار، فرامین صادره خود را تطبیق کند.

"نحوه عملکرد و روش جبارانه‌ای مجریان اصلاحات ارضی، بدون رعایت عنعنات مسلط در دهات، یکبار دیگر در تاریخ افغانستان، قدرت مرکزی دولت را با مقاومت قدرتهای عنعنوی در دهات و قبایل مواجه ساخت. اکثریتی را که رهبری دولت بخاطر جذب آن در مدار قدرت مرکزی عجله داشت، درست در مقابل آن قرار گرفت".<sup>۱۹</sup> مخالفین تجدد خواهی ازین نا رضائیتی بخشهای وسیع مردم در دهات استفاده نموده و در استقامت دهی اذهان آنها بر ضد تمام داشته‌های مدرنیته در افغانستان تب و تلاش نمودند.

۱۹- سادات، میرعنایت الله (۱۹۹۸) "افغانستان سرزمین حماسه و فاجعه" بن - جرمنی، ص ۱۴۶

متأسفانه حامیان بیرونی مخالفین دولت هم به عوض جستجو و حمایتی ای یک الترناتیف منور و معقول، به حمایت از عقبگراترین نیروهای سازمان یافته به دست همسایه های افغانستان و وهابیون عرب برخاستند. به بیان روشن تر میتوان گفت که در عوض ایجاد "جنبش مقاومت" نیروی پراگنده خرابکار عرض اندام کرد که سوختن مکاتب، کشتن معلمان، بی رحمی در برابر زنان و کودکان، ایجاد خوف و ارعاب در بین مامورین دولت، کارگران و کارمندان انات، آتش زدن کتب و کتابخانه ها، چپاول آثار تاریخی و ضدیت با آثار فرهنگی گذشته در دستور روزشان قرار داشت.

تمام این جنایات در پوشش "جنگ مقدس علیه کمونیزم" انجام می یافت. این پوشش با منطق جنگ سرد سازگار بود. بسا سیاستمدارانی که خود را مدافع حقوق بشر، دیموکراسی و آزادی معرفی میکردند، در مورد این جنایات نه تنها مهر سکوت بر لب نهادند، بلکه عاملین آنرا تشویق مادی هم نموده، با عناوین و القاب نظامی و مذهبی مختر ساختند.

به این ترتیب پیدایش و حضور گروههایی که آماده تخریب مدنیت در وطن شان بودند، امید های آزمندان و دیرینه ای تهران و اسلام آباد را به خاطر اعمال نفوذ در افغانستان زنده ساخت. هر دو همسایه در تبنای با صادرکنندگان جنگ و خوشونت، به دسته های عقبگرا از کشور های مختلف جهان، اجازه دادند تا از قلمرو های شان منحیت تخته خیز صدور وحشت و بربریت به داخل افغانستان استفاده شود. چنین آمادگی، مشوق بیشتر مداخلات ابرقدرتها در منطقه شده و خواستهای دیرینه و بالقوه آنها، حالت بالفعل بخود گرفت. از یک طرف تصمیم داخل ساختن قطعات نظامی اتحاد شوروی سابق به افغانستان اتخاذ شد و از جانب مقابل، چینل های انتقال سلاح و مهمات به مخالفین دولت تقویت یافت.

رهبران تندرو در رهبری دولت امیدوار بودند که از دست رفتن پایه های اجتماعی دولت با سرازیر شدن کمکهای مالی و نظامی اتحاد شوروی جبران خواهد شد. لذا حاضر بر تجدید نظر در مشی پادروایی دولت شان نمیشدند. در پهلوی این روحیه و روش آنها، بعضی ناظران سیاسی معتقد اند که سیاست های تندروانه، عمداً به منظور تحریک مردم اتحاد میشد و حفیظ الله امین در آن رسالت خاص داشت. نظراخیرالذکر ایجاب تحقیق و بررسی بیشتر را متکی بر فاکت های واقعی مینماید که متأسفانه تا هنوز در دسترس تحلیل گران وقایع قرار ندارد.

پس از سرنوینی حفیظ الله امین، برقراری صلح در افغانستان باز هم به حیث یک معضله ای لاینحل باقی ماند و جهات بین المللی برخورد ها در وطن افغانها متنازرت تر از گذشته شد. قطعات اتحاد شوروی در افغانستان جابجا شدند و برای مقابله با آنها، پول، سلاح و افراد تربیه شده از گوشه و کنار جهان تدارک و بسیج گردیدند. هریک از جناحهای خارجی میخواست گوی سبقت را در جنگهای افغانستان از حریف اش بریابد. به عبارت دیگر آوردن صلح در افغانستان از محدوده توانمندی افغانها فراتر رفته، منوط و مربوط به نیات صلح جویانه ای هر دو ابر قدرت گردید.

گرچه دولت افغانستان از شروع سال ۱۹۸۰ تا واگذاری قدرت به مخالفین مسلح در اپریل ۱۹۹۲ آنقدر هر سه فرمان متذکره را در مورد "زر، زمین و زن" دست کاری نمود که از همان متن تندروانه و ذهنی گرایانه ای آن چیزی باقی نماند. امامردم بخصوص ده نشینان آنقدر آماج تبلیغات قرار گرفته بودند که تأثیر جنگ روانی کمتر به آنها فرصت میداد تا به اقدامات اصلاحی دولت گوش فرا بدهند. دهقانان و زنان در حالت خوف از مخالفین مسلح قرار داشته و نمی توانستند از مزایای فرامین دولت به نفع شان استفاده نمایند. آنها مجبور بودند که به قیمت زنده ماندن شان از منافع اقتصادی و اجتماعی خود در جامعه صرف نظر نمایند.

با آنکه در طی همین سالها (۱۹۸۰ - ۱۹۹۲) دولت قادر نگردید که مخالفین تقویت شده از خارج را به میز مذاکره و مصالحه بکشاند، اما در استحکام پایه های اجتماعی دولت و جذب منورین در کنار دولت دست آورد هایی روشنی داشت. بخاطر اثبات این ادعا میتوان از پیوستن قابل توجه گروههای مخالف مسلح به دولت، افزایش صفوف قوای مسلح، توسعه ای سازمانهای اجتماعی و تقویت صفوف ج. د. خ. ا. نام برد. دفاع مستقلانه و تداوم قریب به چهار سال حاکمیت، بدون حضور نظامیان خارجی در افغانستان، موفقیت های بودند که بالاتر نرمش های دولت در برابر واقعیت های سرسخت جامعه ای سنتی افغانستان بدست می آمد.

درین سالها علی الرغم وجود عامل بازدارنده جنگ، روند مدرنیته در مناطق تحت نفوذ دولت توقف نداشت. شمار متعلمان و معلمان بطور بی سابقه بالا رفت. مکاتب جدید افتتاح شده و مؤسسات تربیه ای معلم در شمار زیادی از ولایات تأسیس گردید. زمینه ای تربیه کارگران در داخل و خارج کشور فراهم شد و صدها کارگر افغان برای کسب دانش و تجربه به مراکز تعلیم و تربیه ای مسلکی در داخل و خارج اعزام شدند. شمار زیادی

از زنان افغان در تاسیسات فرهنگی، اداره و کارخانه استخدام گردیده و پروسه ای شرکت آنها در پیشبرد امور جامعه بطور مطلوب پیش میرفت. بخاطر مصروفیت مردان در وظایف امنیتی و نظامی، شمار کارمندان و کارگران زن در برخی تاسیسات به ۶۰٪ میرسید. برای بار اول امکان آن مساعد شد تا اشاعه فرهنگ ملی افغانستان از طریق شبکه ای تلویزیون در کابل و تعدادی از ولایات صورت بگیرد. همینطور دستگاه نشرات رادیو که قبلاً محدود به شهر کابل بود، توسعه یافته و در تعدادی از ولایات رادیوهای محلی فعال گردید. همینطور در عرصه های مخابرات، ترانسپورت، اعمار منازل رهاشی، توسعه ای شهر ها، ایجاد پوهنتونها، توسعه ای خدمات اجتماعی و طبیی، ایجاد کودکانها، کلینیک های صحی، مواظبت از معلولین و کودکان بی سرپرست، گامهای چشمگیری برداشته شد. ولی خسارات ناشی از جنگ به مراتب بیشتر از دست آورد های متذکره بود. جنگ همیشه موجب برپادی تمدن میشود مخصوصاً که شرکت کنندگان آن میان اهداف نظامی و ملکی تفریق نکرده و عمداً بر داشته ها و پایه های مدرنیته حمله نمایند. متأسفانه در افغانستان چنین شد.

" به گونه ای مثال تا سال ۱۹۸۷ در جریان این جنگ بیش از دوهزار مکتب، ۳۵۰ پل و پلچک، ۴۰۰ مرکز فرهنگی ۱۳۱ شفاخانه، ۲۲۴۰ مسجد و اماکن مقدسه، ۲۵۸ دستگاه تولیدی، هزاران کیلومتر سرک، لین برق و تیلیفون و هزاران عراده لاری تخریب و به آتش کشیده شده اند. این خسارات معادل سه بر چهار حصه ای تمام سرمایه گذاری های انکشافی افغانستان در پنجاه سال قبل از اپریل ۱۹۷۸ میباشد".<sup>۲۰</sup>

تلاشهای دولت بخاطر تحقق مصالحه با جانب مقابل و نیز مساعی ملل متحد در جهت تشکیل یک دولت با پایه های وسیع، بالاخر حادث شدن تغییرات بزرگ در منطقه به ناکامی انجامید. به این معنی که با فروپاشی اتحاد شوروی یک خلای قدرت در منطقه بروز کرد و دو همسایه ای حریص افغانستان (ایران و پاکستان) بخاطر تقویه ای مواضع شان در منطقه، کوشیدند تا با نفی یک راه حل سیاسی معقول، گروههای وابسته به خود شانرا در افغانستان به قدرت برسانند. داکتر نجیب الله مطابق پروگرام سنجش نشده و بی اساس ملل متحد از قدرت کنار رفت. ولی حکومت پیشنهادی آن سازمان نتوانست قدرت را بدست بگیرد. ازین فرصت تهران و اسلام آباد استفاده کرده و هریک به حمایت از گروه تحت الحمایه ای خویش دست بکار شدند. در نتیجه جنگهای تنظیمی میان گروهها شعله ور شد و در آتش آن داشته های مدنیت افغانها بسوخت. به این ترتیب یک دوره قریب به نیم قرن تجدد خواهی که پس از پایان صدارت سردار هاشم خان آغاز شده بود، مورد قساوت بی رحمانه ای تاریخ قرار گرفت.

بالاخر برخورد های مسلحانه ای تنظیمی تعداد زیادی از شهرهای افغانستان خساره برداشتند، اما خرابکاری در شهر کابل بی مثال بوده و پائیتخت افغانستان را به ویرانه مبدل ساخت. در تاریخ جهان هیچ شهر این طور بوسیله ای مردم خود ش تخریب نشده است. مافیای جنگی کوچه به کوچه ای شهر بمقابل همدیگر جنگیدند و شهر را به قسمت های ساحه ای تسلط خود تقسیم کردند. دروازه های علم و معرفت مسدود شد، وجود تاسیسات فرهنگی مانند سینما و تیاتر زیر سوال قرار گرفته و تعطیل شدند. از حرمت و نقش زن در جامعه انکار صورت گرفت و چندین هزار زن که نان آور خانواده های شان بودند، از ادارات و موسسات اقتصادی سبکدوش شدند. زن سنتیزی و معارف سنتیزی این بار در تاریخ پرتلاطم افغانستان کارنامه های شرم آور از خود بجا گذاشت. با یک جمله میتوان گفت که روند مدرنیته نه تنها متوقف شد، بلکه آنطور به عقب رفت که ریشه های فرهنگی و آثار تمدن گذشته ای وطن نیز مورد چپاول و تخریب قرار گرفت. موزیم ملی چور و چپاول شد. تشکیلات سیاسی و اجتماعی که فی الواقع قوای محرک و هدایت کننده مدرنیته اند، زیر فشار زور و تعدی منحل شدند. دارائی آنها چپاول شد و عمارات آنها به پوسته و سنگر جنگ سالاران علیه همدیگرشان تبدیل گردید.

قدرتهای ضد مدرنیته شهر کابل را بخاطری زیر حملات تخریبی قرار دادند تا در زیر فشار جنگ، منورین و تجدد خواهان نتوانند بیشتر آنجا بمانند. فشار های وارده جزء از پلان فرار دادن تجدد خواهان از کشور شان بود. طالبان سیاست فرار دادن منورین را به گونه ای دیگر تعقیب و به آن ابعاد گسترده تر دادند.

قیودات بر گشت و گذار زنان و اجبار داشتن ریش برای مردان تنها مثالهای اند از دهها موارد آزار و اذیت که منورین را به فرار از خانه و کاشانه ای شان و امیداشت. در برابر رفتار اذیت کننده طالبان، این ابیات پر معنای مولینا عبدالرحمن جامی پس از گذشت چندین قرن بخوبی صدق مینماید :

<sup>20</sup> - بیانیه ای وزیر خارجه ای افغانستان در اسامبله ملل متحد - ۱۹۸۷

" به راه خود مخوان ای شیخ مارا  
اگر از ریش کس درویش بودی  
که ما هم مذهبی داریم و دینی  
رئیس خرقه پوشان میش بودی"

تعصب نه در مذهب اسلام و نه در فرهنگ مردم ما جا دارد. بناً اعمال طالبان خود گویای آنست که آنها چنین فشار هارا بخاطر مقاصد بیگانگان انجام میدادند. پیشوایان ادب و فرهنگ جامعه ما قرن‌ها پیش چنین خام مغزی هارا نکویش نموده اند. حضرت ببیدل میفرماید:

سرو ریش می تراشم      دل کس نمی تراشم

مولانای بزرگ تعصب را مظهر کمبود عقل و منشاء خون آشامی میداند :

" مذهب عاشق ز مذهب ها جدا ست  
سخت گیری و تعصب خامی است  
عاشقان را مذهب و ملت جد است  
تا جنینی، کارت خون آشامی است"

در دوره تسلط طالبان، جای میکانیزه شدن زراعت را زرع تریاک گرفت و به عوض احداث فابریکات طرف ضرورت اقتصاد ملی، دستگاه های پروسس مواد مخدر فعال شدند. همینطور به عوض مشاورین خارجی در عرصه های مورد نیاز جامعه، بنیادگرایان القاعده در شهر ها و نقاط با اهمیت نظامی جابجا گردیدند. با این ترتیب امیدهای دیرینه ای تجددخواهان که به خاطر ارتقاء و تعالی جامعه ای شان متحمل رنجها شده و از زندانها و به دار کشیدنها نه هراسیده بودند، برباد رفت. کشور افغانها به عوض یک سرزمین صلح و آرامش، به لانه ای تروریستان بین المللی تبدیل شد. این بار تاریخ بی رحمانه تر از گذشته ها، کتاب تجدد خواهی را در افغانستان بسته نمود.

پس از سقوط اداره طالبان، شعار باز سازی و تجدد خواهی از هر طرف بلند شد. اما گذشت پنجسال نشان میدهد که باز هم میان حرف و عمل یک خلیج بزرگ وجود دارد. شمار زیادی از مدعیان تجددخواهی چندان به گفته های شان صادق به نظر نمی خورند. آنها در فکر جمع آوری ثروت بوده و سعی میکنند که از هر طرف باد بوزد، آنها هم بهمان طرف بوزند. آن مدافعان واقعی مدرنیته که به سخنان شان صادق بوده و درک سالم از وضع فعلی جامعه و شرایط ماحول افغانستان را داشته باشند، کمتر در صحنه ای سیاست افغانستان حضور دارند.

متأسفانه جامعه ما هنوز هم مانند سابق در یک بحران خطرناک بسر می برد. نقش افغانها محدود بوده و ابتکار عمل در دست نیروهای بین المللی است. ازین فرصت، مخالفین "مدرنیته" به سود خود شان بهره برده و با شعار های ظاهراً وطندوستانه، میکوشند تا چرخ تاریخ را دوباره به نفع سیاست های عقب گرایانه در منطقه به حرکت در آورند.

اگر مدعیان تجدد خواهی با درس های از گذشته که شمه ای آن درین مقال تقدیم گردید، توجه نه نمایند، عقبگرد تاریخ این بار خشن تر از گذشته ها، تمام آرزوهای تجدد خواهانه شان را برباد داده و باز همان آتش خواهد بود و همان کاسه. بگفته ای حضرت ببیدل :

چه امکان است ببیدل منع از غفلت بیرون آید      هجوم خواب خرگوش است یکسر شیر قالی را

پایان کلام :

با مرور مساعی تجدد خواهان بخاطر تحقق مدرنیته در افغانستان و علل ناکامی آنها از اوایل قرن گذشته تا امروز نتایج ذیل بدست میآید:

- ۱ – مدرنیته در افغانستان، همواره در کشاکش قدرتهای خارجی قرار گرفته است.
- ۲ – بطور طبیعی این قدرتها اگر یکی شان در حمایت از مدرنیته و تجددخواهان قرار گرفته اند، دیگرش بخاطر تضعیف رقیب خود یکجا با مخالفین مدرنیته علیه دست آورد های مردم افغانستان و نمایندگان منور آن عمل کرده اند.
- ۳ – جدال قدرتهای بیرونی در افغانستان نشان میدهد که دولتمردان این کشور ها آنقدر هم به رشد سالم تمدن جهان علاقمند نبوده و وجدان شان از حمایه ای نیروهای ضد مدرنیته ناراحت نبوده است .



۴ - با تأسف که یک تعداد افغانهای منور هم بخاطر عقده‌گشایی از حریفان سیاسی‌شان، بر اصول و موازین فکری خود پا گذاشته و در کنار عقب‌گراها قرار گرفتند. حتی اگر سوال تأمین صلح و مصالحه ای ملی هم مطرح بوده است، آنها به تشویق و حمایت جنگ سالاران ادامه داده و طرح واقع‌بینانه برای آرامش وضع در وطن‌شان نداشته‌اند.

شماری ازین منورین که سالهاست که در بیرون از وطن اقامت دارن، اکنون پس از اشاعه ای راپورسازمان "نظارت بر حقوق بشر" در نیویارک، تشجیع شده و می‌خواهند که متحدان دیروز شان مورد محاکمه و مواخذه قرار بگیرد. ولی اینها به نتایج "معاونت" خود در آن جرایم نمی‌اندیشند.

۵ - تجربه ای کشور ما نشان میدهد که تحقق مدرنیته در یک سرزمین نیاز به صداقت، فهم، درایت و وفاداری به مردم و وطن دارد. بدون عشق و علاقه به مردم و بدون درک ضرورتها و اولیت هاو بدون شرکت توده های وسیع مردم، نمی‌توان به تحقق مدرنیته در جامعه دست یافت.

۶ - تجارب تمام کشورهای که در مسیر مدرنیته از آزمون زمان موفقانه بدر شده‌اند، نشان میدهد که تجدد خواهی معاصر، تراوش فکری منورین وابسته به طبقه ای متوسط بوده و تحقق آن از اتحاد و همبستگی این طبقه وابسته می‌باشد. در عصر امانی شرایط ظهور چنین یک طبقه کاملاً محدود بود و تنها یک قشری از منورین در دفاع از اصلاحات قرار گرفتند. در سالهای ۱۹۶۰ که فرصت برای منورین داده شد، عین معضله تکرار گردید، ولی با این فرق که این بار اهالی شهر نشین افزایش یافته بودند اما اقتصاد شهری هنوز هم کدام سهم قابل ملاحظه در مجموع تولیدات ملی نداشت. منورین این دوره، برخلاف زمان امانی، در تحت تأثیر شرایط جیوپولیتیک افغانستان به انقطاب کشانیده شدند. ناکامی "مدرنیته" درین مرحله، بیشتر نتیجه اختلافات قشر منور شهری وطن ما میباشد.

۷ -- در دوره پس از سقوط طالبان به وضاحت دیده میشود که رابطه ای مدرنیته با یک رشد متوازن اقتصادی - اجتماعی در نظر گرفته نمی‌شود. مسئولین امور، تجدد خواهی را بصورت روبنائی مطرح کرده و رابطه ای منطقی آن را با رشد زیربنای اقتصادی در نظر نمی‌گیرند. سیاست های اقتصادی آنها در جهت تقلیل بیکاری و فعال ساختن مجدد مؤسسات تولید صنعتی قرار نداشته و در جهت میکانیزه نمودن زراعت گام عملی نمی‌گذارند. زیرا تاکنون موفق به طرح و تطبیق یک مشی متوازن واقع‌بینانه ای اقتصادی نشده‌اند.

۸ - عوامل فوق‌الذکر سبب شده است که تجدد خواهی در افغانستان بی پایه مانده و موسسه ای مدرنیته به جزء لاینجزای سیستم دولتی و نظام اجتماعی مبدل نگردد. بعد از هر خرابی، دوباره تجدد خواهان دست به کار شده‌اند، اما نتایج زحمات آنها بازم بالاثر تحریکات داخلی و یا خارجی سرکوب شده است. به عبارت دیگر سرنوشت مدرنیته در افغانستان پیوسته در یک "دور باطل" و یا "دائرة شیطانی"<sup>۱۱</sup> قرار گرفته است. همین حرکت دورانی از شروع قرن نوزدهم تا حال ادامه داشته و راه بیرون رفت از آن هنوز هم بعید به نظر می‌خورد.

۹ - اینکه چرا بعضی افراد و گروهها در سراسر جهان و بصورت اخص در جامعه ما در برابر تجدد خواهی مقاومت مینمایند، عوامل مختلف دارد که این عوامل را می‌توان در سه دسته ردیف بندی نمود :

الف - آشنایی جوامع شرقی با دست آورد های ناشی از انقلاب صنعتی در غرب، همزمان بود با تجاوزات قدرتهای استعماری در سرزمین های شان. در چنین یک مرحله، آنها تمدن غرب را صرفاً در رخسار سربازان هجوم آورده به مدنیت شان به محاسبه می‌گرفتند. زیرا هیچگونه ارتباط دیگر با غرب وجود نداشت تا معرف بنیاد های علمی و فرهنگی آنها می‌بود. در چنین اوضاع و احوال کدام انگیزه برای ملل تحت ستم استعمار وجود نداشت تا مبتنی بر آن به شناخت مدنیت غرب علاقه می‌گرفتند. در آنوقت برای شرقیان هدفی دیگری مطرح نبود، به غیر از اینکه به هر وسیله ای ممکن، از خود و داشته های شان در برابر نفوذ حریصانه ای استعمار دفاع نمایند. درین راستا، آنها نه تنها در محفظه های سنتی خود قرار گرفتند و دست رد به سینه ای متجاوزین زدند، بلکه اکثراً دست آورد های جدید علمی و تخنیکی غرب را نیز نادیده گرفتند. اگر پدیده ای استعمار، روابط شرق و غرب را از جریان طبیعی آن بیرون نمی‌کرد، به یقین میتوان گفت که هیچگاه مقاومت ها در برابر "مدرنیته" بوجود نمی‌آمد.

ب - آنهایی که می‌خواهند گروههای تحت نفوذ خود را به حالت بیخبر از علم و معرفت نگهدارند، تا به آسانی بر ذهن و روان آنها مسلط باشند. چنین افراد در مقاطع مختلف تاریخ معاصر افغانستان، کوشیده‌اند تا "مدرنیته" را

<sup>21</sup> -Teufelskreis

ناقض دین و مذهب معرفی کرده و افغانهای مؤمن را در برابر آن یعنی فی الواقع در برابر منافع خود شان بشورانند. آنها بنابر منافع حریصانه ای خود دائماً آماده اند تا در برابر "مدرنیته" قد علم نمایند.

ج - متأسفانه هواداران مدرنیته هم بخاطر کمبود معلومات و نداشتن تجربه ای کافی، طوری "مدرنیته" را در جامعه معرفی کرده اند که اعوام الناس به کنه حقیقت پی نبرده و از رفتار و کردار آنها هم استنباط درست نتوانسته اند. به عباره ای دیگر در بسا موارد که نمونه های آن درین مقال تذکر رفت، این هواداران خود شان مسبب افتادن توده های مردم در دام عقب گرایان گردیده اند.

پایان